

در جواب عریضه سرگشاده که چندی قبل به حضور همایونی عرض کرده بودم، نامه‌ای به امضای جناب آقای حکیم الملک به اینجانب رسید که تاریخ آن ۱۹ فروردین بود و در روزهای آخر فروردین که به دستور طبیب در جنوب فرانسه بودم، به اینجانب ابلاغ گردید. در آن موقع به شهادت جمعی از آقایان قریب بیست روز بیمار و بستری بودم و بعد هم بر حسب وقتی که از جراح متخصص لندن گرفته بودم، بایستی روز ۲۷ مه (۱۶ اردیبهشت) برای عمل جراحی به لندن می‌رفتم. این بود که پس از رفع کسالت برای ویزای گذرنامه به پاریس آمدم و روز ۱۶ اردیبهشت وارد لندن شدم. بدیهی است در جریان عمل جراحی امکان خواندن و نوشتن و فرصت ایراد جواب غیر مقدور بود.

اکنون که از بیمارستان بیرون آمده، با حال ضعف و نقاهت تحت نظر طبیب و جراح در لندن اقامت دارم و فرصت محدودی برای مطالعه جراید طهران حاصل است؛ با کمال تعجب ضمن شایعات جراید در روزنامه اطلاعات ملاحظه شد که اینجانب نامه‌ای به علیاحضرت ملکه مادر به طهران فرستاده و تقاضا کرده‌ام اجازه داده شود به طهران مراجعت نمایم و نیز به وسیله مقربین بارگاه همایونی خواسته‌ام تقاضای عفو اغماض کرده باشم. این نوع انتشارات سبب شد که با حال کسالت، اولاً شایعات مزبور را تکذیب کنم. زیرا در خود گناه و خطایی نمی‌بینم که مورد عفو و اغماض ملوکانه واقع گردم و بنابراین هر وقت طبیب اجازه دهد، به وطن عزیز مراجعت خواهم کرد. ثانیاً چنانکه نامه جناب آقای ابراهیم حکیمی را بی‌جواب می‌گذاشتم، مثل این بود که مندرجات آن را تصدیق کرده باشم و از مدلول جواب واضح بود که آنچه را شرح داده‌اند، بر حسب ابتکار شخص ایشان نبوده. چه عمری است با ایشان رفاقت و خصوصیت داشته‌ام و در تمام این مدت کلمه‌ای بر خلاف نزاکت و احترام از ایشان نسبت به خود نشنیده‌ام. پس مسلم است که آنچه را ایشان امضا نموده‌اند ابلاغ فرمایشات همایونی بوده و بنابراین روی سخن و عرض جواب به پیشگاه ملوکانه است، نه جناب آقای ابراهیم حکیمی و چون در خاتمه نامه ابلاغ نموده‌اند که حسب الامر در آتیه از عرض عریض به حضور همایونی خودداری شود، ناچار جواب مقررات را به وسیله رجال خیرخواه و جراید به عرض می‌رسانم تا بر خلاف اراده مبارک عمل و اقدامی نکرده باشم.

آنچه را در عریضه سرگشاده به عرض رسانده‌ام، تنها عقیده فدوی نبوده، بلکه نظر علمای اعلام و متفکرین عالی مقام و وطن پرستان ایران بوده است که جز خیر و سعادت مملکت و صلاح شخص شخیص سلطنت، نظری نداشته‌اند و جای بسی تأسف است که عریض خیرخواهانه به جای حسن قبول تولید ملال و کدورت نمود، تا حدی که قسمت اعظم مشکلات موجود را نتیجه دوران زمامداری فدوی دانسته‌اند. علیاحضرت همایونی اگر اندکی صرف وقت فرموده به تاریخ قرن اخیر ایران مراجعه فرمایند، توجه خواهند فرمود که دوران زمامداری فدوی از جهاتی مشکل‌ترین و هولناک‌ترین از منته تاریخ ایران بوده و اگر فدوی به وظیفه وطن پرستی جرأت نموده قبول مسئولیت کرده‌ام و مصدر خدمت بوده یا مرتکب خیانت گردیده‌ام، تاریخ ایران و بلکه تاریخ دنیا قضاوت آن را کرده و خواهد کرد و جای تعجب و تأسف است که علیاحضرت که حامی و نگهبان مقام و احترام خدمتگزاران کشور هستند، به جای تشویق و تقدیر می‌فرمایند بقیه زندگانی پلید خود را باید در گوشه زندان سپری نمایم، در صورتی که اگر جسارتی کرده‌ام، از این نظر بوده است که چون مملکت را مشروطه و علیاحضرت را متجدد و شاهنشاه دموکرات می‌دانستم، لازم دیدم نظریات عموم را در کمال سادگی و صراحت بری خیر مملکت و صلاح شخص علیاحضرت به عرض برسانم. لکن از جوابی که امر به صدور فرموده‌اند جا دارد تصور شود که اوضاع امروز ایران با هفتصد سال قبل فرقی نکرده است؛ چنانکه «شیخ سعدی می‌گوید: «از تلون طبع پادشاهان برحذر باید بود که وقتی به سلامی برنجند و دیگر وقت به دشنامی خلعت دهند

می‌فرمایند اگر فدوی فراموش کرده یا تظاهر به فراموش می‌نمایم، عواقب سوء سیاست و خیانت ورزی قدی به این کیفیت تجلی نمود که اگر تفضل خداوند و غیرت ملی افراد آذربایجانی همراهی نمی‌کرد و فداکاریهای ارتش دلیر این کشور تحت فرماندهی مستقیم علیاحضرت نبود، حال نام آذربایجان از تاریخ کشور زوده شده بود

اگر چه عرض هنر پیش یار بی‌ادبی است

زبان خموش و لیکن دهان پر از عربیست

پری نهفته رخ و دیو در کرشمه حسن

بسوخت عقل زحیرت که این چه بلعجیبست

هزار عقل و ادب داشتم من‌ای خواجه

## کنون که مست و خرابم صلاح بی‌ادبیست

افسوس و هزار افسوس که نتیجه جانبازی‌ها و فداکاریهای فدوی را با کمال بی‌رحمی و بی‌انصافی تلقی فرموده‌اند. پس ناچارم بر خلاف مسلک و رویه خود که هیچوقت دعوی حسن خدمت نکرده‌ام و هر خدمتی را وظیفه ملی و وطن پرستی خود دانسته‌ام، در این مورد با کمال جسارت و با رقت قلب و سوز دل به عرض برسانم که به خدای لایزال قسم، روزی که تقدیرنامه اعلیحضرت به خط مبارک به افتخار فدوی رسید که ضمن تحسین و ستایش فرموده افتخار ضبط و قبول آن را حایز شوم، زیرا غیر از خود برای احدی در انجام امور آذربایجان سهم و حقی قائل نبودم و فقط نتیجه تدبیر و سیاست این فدوی بود که بحمدالله مشکل آذربایجان حل شد و اهالی رشید و غیرتمند آذربایجان با سیاست فدوی یاری و همکاری نمودند و بعد که بحمدالله اعلیحضرت با جاه و جلال تشریف فرمای آذربایجان شدند و بر خلاف انتظار اعلیحضرت در بعضی نقاط استفاده جویی و غارتگری شروع شد، با تلگراف رمز عرض کردم اگر نتیجه زحمات و اقدامات این است، از این تاریخ فدوی مسئول امور آذربایجان نیستم و ای کاش به جای این تهمت‌ها و بی‌انصافی‌ها که بر خود اهالی آذربایجان معلوم است، در آبادی و عمران و رفع خرابی‌ها و خسارت‌ها توجه بیشتری مبذول شده بود که اهالی رنج‌دیده و فلک زده آنجا به اطراف و اکناف پراکنده نمی‌شدند و مال و حشم خود را برای معاش یومیه به ثمن بخش نمی‌فروختند و امروز بعد از چهار سال، آذربایجان به صورت بهتر و آبرومندتری عرض اندام می‌نمود.

جناب آقای ابراهیم حکیمی به اطاعت امر مطاع ملوکانه انواع تهمت و افترا را نسبت به این فدایی ملت و مملکت ابلاغ نموده‌اند، پس چرا تکمیل و تصریح ننموده‌اند که تعهدات شوم اینجانب در مسافرت مسکو چه بوده و با اینکه گزارش مسافرت خود را به تفصیل در مجلس شورای ملی قرائت کردم، نقشه تجزیه آذربایجان چگونه طرح شده و کی و چه وقت در مجلس شورای ملی لزوم تغییر قانون اساسی را پیشنهاد کرده‌ام. و اگر هم وقتی اشارتی کرده باشم راجع به تفسیر بعضی از مواد قانون اساسی بوده است نه تغییر آن. آن هم به این نظر بوده است که حدود مسئولیت وزراء دستخوش پاره‌ای مداخلات غیر قانونی نشود و امور حکومت من جمیع الجهات به وسیله وزراء و تحت نظارت دقیق مجلس اداره شود و اینکه می‌فرمایند دو نفر از وزرای کابینه را برای تغییر قانون اساسی مأمور نموده‌ام، بر حسب امر و فرمایش همایونی بوده است که خواستم به عرض برسانند راهی برای تغییر قانون اساسی پیش بینی نشده است. آیا تمام این مقدمات دلیل می‌شود که به ترتیبی که بر همه معلوم است، جمعی را به نام مجلس مؤسسان دعوت نموده قانون اساسی را تغییر دهند، یعنی همان قانون اساسی که اعلیحضرت موقع قبول سلطنت حفظ و حمایت آن را تعهد نموده و سوگند یاد فرموده و کلام الله مجید را شاهد و ناظر قرار داده‌اند و مرحوم فروغی رئیس دولت وقت تصریح نموده که اعلیحضرت همایونی طبق قانون اساسی موجود سلطنت خواهند فرمود. و اما اینکه می‌فرمایند در کابینه اول خود از مقام سلطنت انحلال مجلس را درخواست نموده‌ام، اولاً در آن موقع اکثریت مجلس طرفدار فدوی بوده است. ثانیاً البته در نظر مبارک هست که یک روز فرمودند فلان نماینده خارجی عرض کرده است فدوی دعوی انحلال مجلس را کرده‌ام و فرمودند اگر اینطور باشد، پس من چه کاره هستم. فدوی عرض آن شخص را تکذیب کردم و به عرض رساندم نه اعلیحضرت همایونی و نه رئیس دولت، هیچکدام حق انحلال مجلس را ندارند و با اصرار تمام استدعا نمودم آن شخص را بخواهند و با حضور فدوی مواجهه فرمایند تا صحت و سقم مطلب معلوم شود و با اینکه دو مرتبه عرض خود را تجدید کردم، اقدامی نفرمودند و استدعای فدوی به دفع الوقت گذشت.

در نامه مزبور نوشته شده است، اصلاح و تکمیل قانون اساسی با توجه به سنت طبیعی یعنی اصل تکامل و ارتقا صورت گرفته. فدوی با هوش و ذکاوت فوق العاده اعلیحضرت چطور قبول کنم که اعلیحضرت همایونی چنین فرمایشی را فرموده باشند. زیرا قانون تکامل و ارتقا را نمی‌توان به این طریق تاویل نمود که حقوقی را که بیش از چهل سال قبل ملت ایران دارا بوده، اکنون که افکار عموم ملل روشن‌تر و مبانی آزادی در همه جا محکم‌تر و کامل‌تر شده و برای مردم دنیا در تمام ممالک حقوق بیشتری شناخته شده است، حقوق مردم ایران را به عنوان اصل تکامل و ارتقا یعنی بطور معکوس لغو کرد و قانون اساسی کشور را به نفع قوه مجریه تغییر داد و ملت ایران را از حق مشروع و مسلم خود محروم نمود.

امر فرموده‌اند در عریضه سرگشاده حقوق و حدود سلطنت را بی‌پایه و مایه و بی‌ادبانه و جسورانه تلقی نموده و اگر این حقوق تشریفاتی می‌بود، اکنون بنیان نظام کشور از بیخ و بن برکنده شده بود. فدوی آنچه را به عرض رسانده‌ام، معمول ممالک

مشروطه دنیا و مدلول قانون اساسی ایران بوده است و چنانچه عده‌ای از قضات محترم و عالی مقام کشور و متخصصین خارجی را مأمور می‌فرمودند که عرایض فدوی را با قانون اساسی موجود تطبیق نمایند، صحت و سقم عرایض فدوی معلوم می‌شد و نظری جز این نداشته‌ام که اعلیحضرت سالهای فراوان با کمال محبوبیت بر اریکه سلطنت برقرار باشند و مقام شامخ سلطنت را آلوده امور حکومت نفرمایند و به معمول سلاطین مشروطه و قانون اساسی ایران از مسئولیت و طرفیت با مردم مصون و محفوظ مانند.

می‌فرمایند ضرورت پاره‌ای اصلاحات از قبیل تمدید مدت مجلس برای جلوگیری از تشنجات انتخاباتی که هر دو سال گریبانگیر کشور می‌شود و با افزایش عده نمایندگان مجلس برای تقویت بنیان حکومت ملی به حدی روشن است که محتاج به توضیح نیست. خاطر مبارک مستحضر است که در قانون اساسی موجود عده نمایندگان تا دویست نفر پیش بینی شده است و برای تمدید مدت مجلس نیز هر وقت از طرف ملت تقاضای تمدید شد و آزادیخواهان و صلاحی‌قوم تقاضای مجلس مؤسسان نمودند و مجلس مؤسسان در کمال آزادی و بی‌مداخله مأمورین دولت تشکیل یافت، راجع به تمدید مجلس نیز تصمیم ملت معلوم خواهد شد.

می‌فرمایند که در دوره زمامداری فدوی، حبس و زجر عناصر آزادیخواه به حدی بود که عده‌ای از آنان در توقیفگاه درگذشتند و پاره‌ای دیگر نزدیک به این خطر گردیده بودند. خوب بود یکی از آنان را که در توقیفگاه درگذشته بودند، معلوم فرموده بودند. بعلاوه ایام زمامداری فدوی به حدی با پیشامدهای هولناک مصادف بود که ناچار از بعضی از دوستان عزیز و حتی از منسوبین خود با کمال احترام در عمارت شهربانی پذیرایی نمودم. لکن بر خاطر مبارک پوشیده نیست که بعد از فدوی هر امری واقع شد، اشخاص محترم و آزادیخواه را به حبس و زجر محکوم و در محبس شهربانی زندانی نمودند و روحانی بزرگواری را مانند آیت الله کاشانی که چندی در قزوین با کمال احترام و آزادی مهمان فدوی بودند و با اینکه خودشان میل به توقف فرمودند تا زنده‌ام از وجود محترمشان خجل و شرمندهم، شبانه به آن طرز فجیع گرفتار و از هیچ نوع بی‌احترامی و اسانه ادب به شخص ایشان و مقام روحانیت فروگذار نکردند و ایشان را بدون هیچ دلیل و مدرک، گرفتار و تبعید و در قلعه فلک الافلاک زندانی نمودند و بطرزی شرم آور از وطن مألوف اخراج و تبعید کردند و چنین فاجعه بی‌سابقه‌ای را به جامعه روحانیت وارد ساختند. فدوی عرض نمی‌کنم این جنایت به امر و دستور اعلیحضرت همایونی واقع شده، بلکه یقین دارم خاطر مبارک از وقوع آن مکرر و متأثر است، لکن عرض می‌کنم بعد از اطلاع چرا مجرم و مسبب را تنبیه و تعزیر نفرموده و از خدمت اخراج ننموده‌اند.

می‌فرمایند مردم به خوبی واقف هستند چه کسانی در مدت حکومت خود میلیون‌ها اندوخته و ذخیره کرده و چه اشخاصی نیز میلیون‌ها در راه رفاه عموم صرف نموده‌اند و در جای دیگر نیز اشاره به جواز فروشی و رشوه خواری فرموده‌اند. اولاً اگر اعلیحضرت در تمام اوقات حکومت فدوی چه قبل از سلطنت اعلیحضرت و چه بعد معلوم فرمودند که فدوی اهل رشوه و استفاده بوده‌ام یا اندوخته و ذخیره‌ای در بانکهای داخله یا خارجه دارم، تمام دارایی خود را به دولت تقدیم می‌کنم. ثانیاً راجع به موضوع جواز، چنانکه مکرر به عرض رسانده‌ام و در محافل عمومی اظهار داشته و در مجلس شورای ملی به دفعات تصریح کرده‌ام، فدوی چیزی از کسی نخواست‌ام. مقداری برنج و غیره اضافه بر احتیاجات کشور بود که اگر خارج نمی‌شد می‌پوسید و ضرر آن بر رعیت و ملاک می‌رسید و از طرفی برای آسایش مردم رفع نگرانی‌ها حزب دموکرات ایران تشکیل شده بود و لازم بود با عجله و شتاب پیشرفت کند، این بود که خود مردم برای سرعت جریان و پیشرفت حزب دموکرات ایران و هم برای صرفه دولت و صرفه رعیت و ملاک و پیشرفت امور آذربایجان برای مقداری برنج و جو با تصویب هیئت وزراء اجازه صدور گرفتند و ارز آن را به دولت پرداختند و هدایایی نیز به حزب دموکرات ایران دادند و اینکه می‌فرمایند چه اشخاصی میلیون‌ها در راه رفاه عمومی صرف نموده‌اند، این قسمت را هم مردم خود می‌دانند که این میلیون‌ها را خود دارا بوده‌اند یا از اموال و املاک مردم فقیر و غنی این مملکت اندوخته و بعد که حفظ آن اموال غیرمقدور شد، مقداری از آن را به چه مصارفی رسانده‌اند.

در خاتمه عرض می‌کنم که اعلیحضرت همایونی البته عرایض مکرر فدوی را فراموش نفرموده‌اند که فدوی با وضع حاضر داوطلب هیچ نوع منصب و مقامی نبوده‌ام و آنچه را با کمال وضوح و خلوص به عرض رسانده‌ام، در راه خیر مملکت و صلاح شخص اعلیحضرت بوده و باز هم عرض می‌کنم که دوام و بقای سلطنت‌ها و موفقیت‌ها در حفظ و حراست حقوق ملت و احترام به افکار عامه است و در این موقع انتظار عموم از پیشگاه مبارک این است که حقوق ملت ایران طبق قانون اساسی موجود، محفوظ بماند و امور کشور به مبعوثین ملت و وزرای مسئول واگذار شود و دولت‌ها مانند همیشه با رأی تمایل مجلس انتخاب

شوند و اعلیحضرت همایونی طبق روح قانون اساسی سلطنت فرمایند و آنچه بر خلاف این منظور در بیست سال سلطنت شاهنشاه فقید معمول بوده، از جزیی و کلی منسوخ و متروک گردد و از آنچه موهم خلف وعده و نقض عهد است اجتناب شود

بدیهی است با پیروی مراتب فوق، عموم افراد ملت را به وفاداری و فداکاری تشویق و ترغیب فرموده و قلوب مردم را به مهر و محبت وجود مبارک تسخیر خواهند فرمود. برعکس چنانچه حقوق مردم گرفته شود و دلها شکسته و مجروح گردد، جز یأس کلی و ناامیدی عمومی که موجب بغض و عناد و مقدمه مقاومت و طغیان است، نتیجه‌ای نمی‌توان انتظار داشت

ما نصیحت به جای خود کردی

چند وقتی در این بسر بردیم

گر نیاید به گوش رغبت کس

بر رسولان پیام باشد و بس